

جنبش روشنفکری ایران: چالشها و فرصتها (۴)

علی سالاری

در بخش نخست این نوشته به جوانب مختلف نظریه جنگ تمدنها و عواقب زیانبار سرمشق قرارگرفتن "تضاد فرهنگی" بجای "تضاد طبقاتی" دوران جنگ سرد، پرداخته شد. آمده بود که علم کردن فرهنگ دینی توسط متحجرین مذهبی حاکم بر ایران، خود بهترین گواه و مصداق عملی دامن زدن به جنگ تمدنهاست؛ و اینکه تنها دموکراسی، یعنی برابری حقوق شهروندی و گسترش نهادهای مدنی، می تواند جامعه چند فرهنگی و چند ملیتی ایران را در برابر چالش های روزافزون داخلی و بین المللی، از جمله چالش فرهنگی موجود، واکنش داده و مصون نگهدارد.

در بخش دوم، ضرورت فراگیر نمودن فرهنگ انتقاد سازنده، اصولی و اسلوبی مورد تأکید قرار گرفته بود. گفته شد که در روابط انسانی، همانگونه که تقلید و تسلیم کورکورانه، گواه تقدس مآبی و گمراهیست، نقد و ایراد گیری صرف نیز نشان عیبجویی و منفي بافی است. هنر روشنفکر منتقد در اینست که ضمن تصدیق مثبتات، و نقد کج فهمی ها و کج رفتارها، به یافتن ریشه مشکلات، و نهایتاً چاره جویی و ارائه راه حل نیز بپردازد. تنها در این صورت می توان روشنفکر خلاق، متعهد و مسئول را از تقدس مآبان متعصب، منفي بافان عیبجو، حریفان فرصت طلب و کاسبکاران سودجو متمایز ساخت.

بخش سوم به تعریف چند و چون ماهیت رژیم ایران، و پیشنهاد کارآترین راهکار ممکن در مقابل استبداد حاکم پرداخته و در تعریف رژیم، روی عبارت ترکیبی "ولایت مطلقه فقیه- پاسدار- نفتی" تأکید شده است. فکر می کنم توضیحی تکمیلی در این زمینه لازم است؛ برخی از روشنفکران ضد مذهبی، بر عبارت "اسلام سیاسی" و یا "رژیم اسلامی" اصرار می ورزند. از آنجا که نه تمام اسلام در این رژیم خلاصه شده، نه همه مسلمانان از آن حمایت می کنند و نه همه مخالفین رژیم غیر مذهبیند، اینگونه خط کشی های سیاه و سفید، بین مذهبی و غیر مذهبی، اشتباهی لجوجانه، ساده سازانه، و گواه سردرگمی کاربران آنست. رژیم حاکم بر ایران، حتا اگلوئی مطلوب همه باورمندان به دولت دینی" نیست. بسیاری از این طیف که از "ولایت فقیه" (نه "مطلقه" اش) دفاع می کنند، مانند برخی از اصلاح طلبان حکومتی و یا آیت الله منتظری، و تنها با "مطلقه" بودن آن مشکل دارند، به صف منتقدین و یا مغضوبین رژیم رانده شده اند.

ولایت مطلقه فقیه، همان چیزی است که برخی از روحانیون اخباری (قیاسیون قدرت طلب و فرصت طلب) شیعه بعد از صفوی، در رویای جنگ زدن بر قدرت سیاسی، خواب آنرا می دیده اند، خمینی در کتاب حکومت اسلامی آنرا تدوین کرده و بعد از بدست گرفتن قدرت، آنرا "عمود خیمه نظام" خود قرار داده است. امثال مصباح یزدی و جنتی آنرا توجیه می کنند و خامنه ای نیز مصداق عینی و عملی آن است. این ایده "من در آوردم" و ایدئولوژیک بخشی از روحانیت شیعه، پیش از این، هرگز و در هیچ کجای جهان تجربه نشده است (ساسانیان و صفویان مروج "دین دولتی" بودند و نه "دولت دینی"). این نظام قرون وسطایی تنها در ایران، بدلیل شیعه بودن اکثریت جمعیت ایران، و نیز در فقدان تجربه دموکراسی و نهادهای فراگیر و دموکراتیک سیاسی، و کشتار و سرکوب بی رحمانه بعد از انقلاب، امکان و فرصت ظهور یافت. نزدیکترین الگو به نظام ولایی موجود در ایران، همان نظام کاهنان و فراعنه مصری (۱) و تفتیش عقاید کلیسا در قرون وسطا هستند. کارکرد عملی آن نیز همان است که مطابق قانون اساسی رژیم، هم

اکنون بر ایران حکم می‌راند و ماهیت خود را بطور روزمره در جریان عمل بارز می‌کند. تعداد قابل توجهی از روحانیون مخالف و منتقد رژیم، مانند محسن کدیور، یوسفی اشکوری، و جلال گنجه‌ای مقاله و گفتار، در رد آن منتشر کرده‌اند. سالهاست که این نظریه سست بنیاد بلحاظ تنوریک بی اعتبار و در عمل شکست خورده است؛ بهمین دلیل مدعیان مجبور شده‌اند تا با تکیه بر بحران و سانسور و سرکوب و پول نفت به حیات خود ادامه دهند. تجربه شکست خورده ولایت مطلقه فقیه در ایران؛ مایه عبرت شیعیان و سایر مسلمانان شده است.

رژیم ولایی حاکم بر ایران را با عبارات موجود در فرهنگ سیاسی غرب و شرق عالم نیز نمی‌توان تعریف و توصیف نمود. بکارگیری عباراتی مانند الیگارش (چند سره) توسط بهروز خلیق، کلاینتالیزم (هوادار پروری) توسط کاظم علمداری، پاتریمونیا (موروثی) توسط سعید جاریان - و سلطانی (که در تاریخ ایران نیز سابقه داشته) توسط اکبر گنجی، هرچند معرف وجهی، و ای بسا چند وجه، از وجوه رژیم می‌باشند ولی هیچکدام نمی‌توانند مبین توجیه مذهبی، جایگاه قانونی، کارکرد عملی، و در یک کلام، دلالت تنوریک و عملی اصل ولایت مطلقه فقیه باشند. این پدیده، نه درگذشته ایران، و نه در هیچ کجای دیگر جهان سابقه نداشته و تجربه نشده است که بشود با عبارات و اصطلاحات شناخته شده و یا موجود در سایر فرهنگ‌ها، ویژگی‌های آنرا، به تمام و کمال، بازشناخت و تعریف نمود. بنا براین، هرگونه تلاشی در خلق و یا پیدا کردن عبارتی معادل ولایت مطلقه فقیه، در فرهنگ گذشته ایران و یا سایر نقاط جهان، تلاشی بیهوده، و منحرف کننده است. اصطلاحاتی که متعلق به گذشته‌اند (مثل عبارت "سلطانی" توسط اکبر گنجی) تداعی وضعیت و شرایط متفاوتی هستند، و نمی‌توانند معرف تمام وجوه تنوریک و عملی این پدیده نادر در تاریخ ایران و جهان باشند. بعلاوه، تعبیر سوء از کلمات و مفاهیم در عمل به سوء تفسیر وقایع منجر می‌شود و به رویکردهای متفاوت در عمل می‌انجامد؛ یعنی که در صورت اشتباه در درک معانی، لازم می‌شود که برای فهم درست کلمات و اصطلاحات بازهم بهای بیشتری پرداخته شود تا متوجه شویم که "ولایت مطلقه فقیه" صرفاً یک نظام الیگارش، کلاینتالیزم، پاتریمونیا، سلطانی و یا نماینده اسلام سیاسی نبوده و نیست. از طرفی، اینگونه رویکردها بنوعی حاکی از تکرار همان عادت سوء گذشته و اصرار بر سبیل ماسبق، یعنی خود باختگی فرهنگی و اتکا به ادبیات ترجمه‌ای نیز می‌باشد.

باید بیاد داشت که تنها اکتشافات و یا ایده‌های نو علمی نیستند که کلمات نو می‌آفرینند، پدیده‌های تازه در عرصه جامعه و مذهب نیز بناگزی کلمات و مفاهیم تازه خلق می‌کنند، که ولایت مطلقه فقیه یکی از آنهاست. جالب اینکه هر محقق و صاحب نظر خارجی، وقتی می‌خواهد ماهیت رژیم حاکم بر ایران را بشناسد، خود را ناچار می‌یابد تا از همین عبارت اصلی "ولایت مطلقه فقیه" استفاده کند و آنرا از روی متون مذهبی، استنادات قانونی، و کاربرد عملی آن بفهمد و بفهماند؛ حال آنکه عده‌ای از روشنفکران ایرانی، برای شناخت و شناساندن آن بدنبال عبارات و اصطلاحات گذشته و یا فرنگی می‌گردند. این دوستان بهتر است تا بجای استفاده از عبارات مصطلح در ادبیات سیاسی اروپا و یا حتا کلمات مربوط به نظام‌های سیاسی گذشته ایران، از همان عباراتی که در قانون اساسی رژیم آمده و رژیم هم خودش را بدان متصف می‌کند، استفاده کرده و توان و انرژی خود و دیگران را صرف شناساندن وجوه تنوریک و عملی همین عبارت رسمی و عمومیت یافته "ولایت مطلقه فقیه" نمایند.

مقاله پیش رو به چالش دیگری در جنبش روشنفکری ایران می‌پردازد که عبارت است از: ضرورت بازیابی و بازسازی حکمت ایرانی. حکمتی که در گذر از فراز و نشیب‌های زیاد، از گذشته‌های دور تا به امروز، از کاهنان و

ساحران و منجمان و اطبا و فلاسفه مصری، فنیقی، آسوری، ایلامی، هندی و یونانی، و اعراب مسلمان گرفته تا دستاوردهای علوم انسانی غرب و شرق در دوران مدرن تأثیر پذیرفته، تا بدست ما رسیده است.

ضرورت بازیابی و بازسازی

"حکمت ایرانی":

(درست بعد از نوشتن این سر تیتیر، در کاوشگر اینترنتی گوگل به جستجوی عبارت "حکمت خسروانی" پرداختم، که به مصاحبه آقای نیما علی شریفی در مجله اینترنتی فصل نو، تحت عنوان "روشنفکری در ایران محدود به بعد از مشروطیت نمی شود" (۲) برخوردم که خیلی جالب بود. خواندن مصاحبه ایشان را به خوانندگان این سطور نیز توصیه می کنم. مطمئنم با چنان طبع بلندی، کتاب "سیمای تاریخ و فرهنگ" ایشان باید واقعاً خواندنی باشد.)

قبلاً آمده بود که مشروط و محدود کردن هویت انسان، و یا علوم انسانی، به تعلقات قبیله‌ای، قومی، مذهبی و ایدئولوژیک، اشتباه محض است. همینطور، کم رنگ و پر رنگ کردن تاریخ ایران با آغاز ورود قوم آریا، دوران هخامنشی، آمدن و رفتن فلان پیامبر و یا فیلسوف قدیم و جدید، اشتباه است. چرا که باز به همان مشروط و محدود کردن هویت به قوم و مذهب و زبان و ایدئولوژی منجر می شود و مثل همین بسط دادن ایدئولوژی ولایت مطلقه فقیه به همه چیز و همه کس، به نتایج فاجعه باری می انجامد. برای شناخت علمی و ریشه ای نقاط ضعف و قوت هویت تاریخی خود، ناگزیریم، تا جاییکه ممکن است، از سرچشمه آغاز کنیم (گفتارهای عبدعلی معصومی در مورد تاریخ ایران در سیمای مقاومت بسیار آموزنده است)، تا کاستیها و کجی های ریشه دار، همان پیرایه های استثماري و ضد تکاملی را که طی قرون و اعصار در فرهنگ و سنت های ما لانه کرده اند، بازشناخته و بزدا کنیم؛ و در همان حال، سنتها، ارزشها و موارث ماندگار و زندگی ساز فرهنگ و تمدن ایرانی را بازسازی کنیم. این موارث تاریخی سرمایه ملی ما هستند و پرواضح است که مثلاً اگر روزی یک حکومت مردمی و دموکرات در ایران بتواند آثار بجا مانده فرهنگی و تاریخی مملکت را بازسازی و به تماشای جهانیان گذارد، درآمد حاصل از صنعت توریسم ایران از ترکیه، مصر و چینی ها کم نخواهد آورد.

گفته شد که برای پی بردن به راز موفقیت ها، کما اینکه راز شکست ها و ناکامیهای گذشته و حال، ناچاریم از سرچشمه و مبدأ، یعنی از گهواره تاریخی هویت ایران، آغاز کنیم. بدون بازخوانی گذشته، آنهم از سرچشمه، هرگز قادر نبوده و نخواهیم بود که جایگاه واقعی امروز و راه آینده خود را برسر چهار راه تمدنها بازیابیم. بدون چنین بازخوانی نمی توان دریافت که کدام پتانسیل درونی، ایران و ایرانی را، در پس همه هجوم های نظامی و فرهنگی بیگانگان، و نیز جنگهای درونی، در طول تاریخ، از زوال و نیستی مصون داشته است؟ کدام استعداد نهفته باعث شده که ایرانیان مقهور و تسلیم یونانیان، اعراب، و مغولان در گذشته، و یا غرب و شرق در دوران مدرن، نگردند؟ با اینهمه، چرا وقتی قدرت سیاسی بدست خود ایرانیان می افتد، در زمان ساسانیان، صفویان و جمهوری اسلامی، با قاطی کردن دین و دولت به "دین دولتی" و یا "دولت دینی" متوسل شده و قادر نبوده اند بر پایه هویت تاریخی خود جامعه ای آزاد و نظام سیاسی دموکراتی خلق کنند که استمرار تاریخی داشته باشد؟ برای یافتن پاسخ به این سئوالات، لازم است تا جنبش های عمده فکری و فرهنگی ایران، از دوران باستان تا کنون، را بطور اجمال از نظر بگذرانیم.

مقدمتاً باز مجبورم با نکته ای از نوشته های قبلی شروع کنم - در پاسخ به نامه احمدی نژاد به رئیس جمهور امریکا به تاریخ 7.May.2006 در آرشیو وبلاگم قابل دسترسی است، با اشاره ای گذرا به پیشینه این کهن دیار آمده بود که "حدود ده تا دوازده هزار سال پیش از میلاد، منطقه خاورمیانه و بویژه فلات ایران بلحاظ آب و هوایی برای کشاورزی مساعد گردید و بعنوان بخشی از "هلال حاصلخیز زمین" مهد انقلاب کشاورزی و کانون ظهور و رشد تمدن های قبایلی و قومی اولیه شد... از سه هزار سال قبل از میلاد، وقتی شرایط آب و هوایی اروپا برای کشاورزی مناسب شد، منطقه خاورمیانه متقابلاً رو به خشکی نهاد. این امر موجب جابجایی های جمعیتی تازه ای شد، که عمده مهاجران این دوره نه قبیله ای بلکه قومی بودند. بسیاری از تمدن های منطقه، مانند تمدن باستانی شمال غرب هندوستان بدلیل کم آبی، رو به زوال نهادند. ولی ایرانیان با کشف صنعت قنات سازی توانستند با استفاده مناسب از آبهای زیرزمینی، در کوهپایه های حاشیه کویرکنونی و دریاچه های پیشین، شهرهای باشکوهی بنا نهاده و به حیات پر رونق خود ادامه دهند." بعقیده نگارنده کشف صنعت قنات سازی در فلات ایران، تحولی بسیار مهم بود که انقلاب کشاورزی را یک گام کیفی به پیش راند و فراگیر نمود. با این توضیح، می توان کشف صنعت قنات سازی در فلات ایران را بعنوان آن سرچشمه فرهنگ ساز و هویت پرداز در تاریخ ایران محسوب کرد.

۱- انقلاب صنعت قنات سازی و فرهنگ خسروانی

شناخت و بررسی تأثیر قنات ها بر تمدن، فرهنگ و آداب و رسوم ایرانیان نیاز به تحقیقات بساگسترده تر دارد که امید است در داخل و خارج کشور بدان پرداخته شود ولی آنچه در این نوشته مد نظر است برجسته نمودن عام ترین نقاط قوت و ضعف برآمده از آن تحول عظیم و شیوه زندگی مترتب بر آن می باشد. قبل از کشف قنات، ایرانیان باستان عمدتاً از راه دامپروزی امرار معاش می کردند، خدایشان "مهر" و "میترا"، سرچشمه روشنائی و ناظر بر چراگاهها و مراتع بود. تیره های مختلف قوم آریا که به فلات ایران آمدند نیز چادر نشین و دامپرور بودند. ولی کشف صنعت قنات بمثابة یک انقلاب و تحول بنیادی در آن دوران، شیوه تولید را در فلات ایران از دامپروزی به کشاورزی، شیوه زندگی را از چادر نشینی به روستا و شهر نشینی، آیین ایرانیان را از "میترائیسم" به "زرتشتی" و نظام حکومتی را از قبیلگی و ایلخانی و "پادشاهی" (صرفاً قومی) به شاهنشاهی (شاه شاهان قبایل و اقوام مختلف) متحول نمود و ارتقاء داد.

مذهب زرتشت بطور آشکاری مبتنی بر زندگی کشاورزی است. این مذهب، بر خلاف میترائیسم که مربوط به دوره دامپروزی ایرانیان است، بر شیوه زندگی کشاورزی متمرکز شده و به تقدیس آب و قنات و درخت و خرمی می پردازد؛ بعنوان مثال، زرتشت پرداختن به کشاورزی را توصیه می کند؛ چادر نشینی را منع و اسکان و خانه سازی را تشویق می کند. شغل اصلی یک زرتشتی کشاورزی و مراقبت و تربیت دامها در مزارع است. مطابق تعلیمات زرتشت "هرکس قناتی حفر کند به بهشت می رود" و زرتشتی واقعی دهقانی است که مری و نگهدارنده دام، ساکن قنات و سرپرست خانه باشد. بدینسان قنات سازی و شکل گیری روستاها و شهرها، به جهشی در صنعت (ابزار تولید) و تجارت (داد و ستد) آن زمان منجر شد که شکل گیری اشکال متکامل تری از نظم اجتماعی و سیاسی، نسبت به دوران پیشین، را بدنبال داشت.

حفر و تأمین و نگهداری از قنات ها، تقسیم آب و زمین و توزیع بذر و تربیت دامها، بخصوص چگونگی تأمین امنیت این شریان حیاتی از هجوم قبایل بیابانگرد و یا حمله بیگانگان، نیاز به مدیریت و دولت متمرکز داشت. اهمیت این امر زمانی بارزتر می شود که دریابیم ویران کردن احتمالی هر قنات در دامنه کوه پایه های گرم و خشک کویری می توانست به همه چیز پایان داده و باعث کوچ ساکنان آن محل گردد. این شیوه تولید و زندگی بسا شکننده تر از آن بود که توان تحمل جنگ و درگیری های مخرب، حتا داخلی را داشته باشد. همین خصلت شکنندگی شیوه زندگی مبتنی بر قنات، و نیاز مبرم آن به امنیت و ثبات، ضرورت پیدایش نظام های اجتماعی اخلاق گرا تر، متمرکز تر، و بادوام تر را می طلبید. دین زرتشت، بمثابة اولین دین توحیدی شناخته شده بشری، که نافی تبعیض قومی و قبیله ای است، به اولویتهای این سبک زندگی پاسخ درخور می داد. این سبک زندگی دیگر ایجاب نمی کرد که ایرانیان به بت پرستی قومی و قبیله ای و یا برده داری بپردازند. آنها برخلاف ساکنان هند و مصر و جزیره العرب، بجای پرستش گاو و شتر و یا بت های گلین، سنگی و چوبین، و یا ستایش کاهنان و ساحران و جادوگران، به تکریم نور و آب و آبادانی، و ستایش خورشید روشنائی بخش و آتش گرما بخش پرداختند. نمادها و سمبلهایی که نه منحصر به قوم و قبیله، بلکه عالمگیر و فراگیر، زاینده و فزاینده، و بی زوال و لایزال بودند. بسیاری از آداب و سنن کهن ایران زمین، که توسط عموم مردم ایران، با هر تعلق قومی، مذهبی و ایدئولوژیک، پاس داشته می شود، یادگار سنن ماندگار آن دورانند.

بعد از کشف قنات، نیاز به تخصص، همزیستی، نظم و امنیت در شهرها و روستاهای ایران، به پیدایش و رشد اشکال پیشرفته تر دولت نیز انجامید. قبایل مختلف مجبور بودند گاهاً بر روی یک قنات و یا یک منطقه با همدیگر کار کنند، از تخصص و دانش هم بیاموزند، مناسبات تولیدی و تجاری خود، اعم از داشت و برداشت و داد و ستد شان را نظام بخشند، مسائل اجتماعیشان را سامان دهند و امنیت و ثبات قلمرو خود را نیز تأمین نمایند. مرامنامه زرتشتیان با فراخواندن به "پندار نیک، گفتار نیک، و کردار نیک" اعتماد و آرامش و امنیت و ثبات اجتماعی و سیاسی مورد نیاز جامعه آن روزگار را تأمین می ساخت. خدای زرتشت "اهورامزدا" خدای ازلی، ابدی، خردمند، بصیر و قادرست که همه چیز (خیر و شر، نور و ظلمت، و زشتی و زیبایی) در ید قدرت اوست. وحدت طلبی دینی و تمرکز گرایی دولتی به تولید سلسله مراتب مذهبی موبدان موبد، نظام خان خانی، و نهایتاً شاهنشاهی راه برد. این نظام اعتقادی و سیاسی برخوردار از سطح بالاتری از رشد، خرد جمعی، و ای بسا عدل و داد، در آن روزگار بود. این خصوصیات را در تعریف خسروان و پادشاهان خرد مند و دادگستر ایران باستان، مانند جمشید، فریدون، سیاوش، کیخسرو، و کورش و داریوش؛ در توصیف قهرمانان افسانه ای ایران مانند کاوه آهنگر، آرش کمانگیر و رستم و سهراب، و یا در ادبیات خسروانی جام جم (سالها دل طلب جام جم از ما می کرد، آنچه خود داشت زیگانه تمنا می کرد، حافظ) سیمرغ و سفر مرغان، ققنوس و برآمدنش از آتش، می توان بعینه شاهد بود.

شیوه تولید قنات با خلق مناسبات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مذهبی جدید، به توفیق و تسلط ایرانیان باستان در آن دوره تاریخی انجامید. ضرورت زندگی مسالمت آمیز اجتماعی چند قبیله ای و بوروکراسی متمرکز به تولد نظام سیاسی برخوردار از آزادی مذهب و تنوع قومی و زبانی دوران هخامنشیان انجامید. بدینسان، پیشی گرفتن تمدن باستانی ایرانیان در دین و دولت بیش از هر چیز از دستاوردهای انقلاب صنعت قنات سازی بوده است. به برکت پیشی گرفتن در این صنعت و تکنولوژی بود که ادیان کهن ایرانی مانند میترائیسم و بویژه زرتشتی بخشهای مختلفی از جهان آنروز را تحت تأثیر خود قرار دادند و امپراطوری هخامنشیان، بعنوان اولین امپراطوری مدرن جهانی، بر بخشهای عظیمی از خاورمیانه آن روزگار مستولی شد.

اینگونه، دستاوردهای صنعت حفرتات در فلات ایران محصور نماند و آن انقلاب بنیادین در ابزار و شیوه تولید، شیوه زندگی، فرهنگ و دین و دولت، جهان متمدن آن روزگار را تحت تأثیر خود قرار داد. با این اوصاف انقلاب نامیدن این تحول عظیم اغراق آمیز نخواهد بود. بی شک، دستاوردهای مترتب و متعاقب این تحول عظیم را می توان یکی از مهمترین رویدادهای دورانساز منطقه در تعمیق و اعتلای انقلاب کشاورزی بشمار آورد.

گویی فرهنگ و تمدنی که در نهرهای جاری و زلال قنات ها از کوهپایه های فلات ایران جاری شد، در بستر پر پیچ و خم تاریخ، پیوسته لایروبی شده و استمرار یافته است؛ تا مزارع کویری سیراب شوند، و بذرهایی مستعد برویند، تا شکوفه های بهاری بشکفند، تا درختان نار و سیب و گلابی بیار نشینند، تا نی لبک چوپانان خاموشی نگیرد، تا سفره برزگران خالی نماند، تا سواران دهکده از چوگان باز نمانند، تا اولین مشق حساب دخترکان بازیگوش شمارش ستارگان آسمان کویر باشد، تا فروغ زندگی، در پرتو خورشید جهان افروز (میترا)، بر بالهائی فرشته آب و آبدی (آناهیتا) و شعله های گرما بخش آتش اهورایی (اهورا مزدا) بر تاریکی، قحطی و سرما مستولی شوند، تا شور زندگی شراره کشد، و شعله های حیات جاودان ماند بدینسان، تنها آب قنات و بذر و زمین نبودند که از نسلی به نسل دیگر منتقل می شدند، بلکه ساختار تولیدی، اجتماعی و اقتصادی و سیاسی برآمده از آن به شکل گیری تمدنی با ویژگی های پیشرفته تری در فلات ایران انجامید که صنعت و تولید و تاریخ بشر را یک گام کیفی به پیش راند و شتاب بخشید.

ولی اربابه تاریخ سکون پذیر نبود، زمانه دگرگون گردید و آن دوران شکوفایی دیری نپایید، در همسایگی ایرانیان، در جزیره کوچک یونان، نظام اجتماعی متفاوتی ظهور کرد که اسطوره هایش دیگر خوانین، پهلوانان، خسروان، مغان و پادشاهان نبودند. اصلاً قدرت سیاسی امری موروثی و یا منبعث از دجالیت دینی نبود. آنها به خلق وجهی دیگر از قدرت نبوغ انسان - قدرت آموزش و پرورش - و قدرت متفاوت سیاسی (دموکراسی) پی برده، در فلسفه و علوم طبیعی و انسانی گوی سبقت را از ایرانیان، با فاصله بسیار زیادی، در ربوده بودند. بهمین دلیل، نه تنها در مقابل امپراطوری هخامنشی تسلیم نشدند، بلکه عاقبت توانستند بر آن چیره شوند. برآستی کدام ضعف عمده در نظام فکری و فرهنگی و سیاسی ایرانی وجود داشت که ادامه آن را در مقابل پیشرفت یونانیان نا ممکن ساخته بود؟

در چرایی افول ستاره اقبال ایرانیان علل مختلفی را می توان برشمرد. از عمده ترین آنها می توان به عدم قدرت انطباق آن سیستم سیاسی (موروثی و سلطنتی و روحانی) با شرایط زندگی و مناسبات تولیدی متفاوت اشاره کرد. دین زرتشت و تمرکز گرایی بیش از حد نظام اجتماعی متکی بر قنات در ایران، به جهانی بینی پلاریته (دوقطبی و بشدت طبقاتی، یعنی شاه و موبدان در مقابل رعیت و دهقانان) و نیز تفکر مطلق اندیش دوآلیته (سیاه و سفید، خیر و شر، خدا و شیطان) انجامیده بود، آموزشهای آن روزگار عموماً منحصر به شاهزادگان و موبدان و محدود به آموزه های دینی می شد. اینچنین سیستمی طبعاً اجازه تفکر و نوسازی و انطباق در شرایط متفاوت و پیچیده تر را نداشت. در نظام ایلخانی و شاهنشاهی دین خوی ایرانیان، مردم اگر چه برده نبودند ولی رعایای خان و ارباب و مغ و پادشاه بشمار می رفتند، که از امکان آموزش و تفکر و سهیم شدن در سر نوشت خود بی بهره بودند. در این نظام بشدت قطبی شده اجتماعی، هرکس که سیطره خوانین، شاهزادگان و موبدان را به چالش می کشید، لابد به ریسکی غیر قابل تصور تن می داد، تا جاییکه خود به اسطوره و افسانه ای دیگر تبدیل می شد. این خصیصه می تواند علل "امتناع

تفکر در فرهنگ دین خوی ایرانیان" (بقول آرامش دوستدار) و نیز معضل نظام سیاسی سراسر جنگ و ویرانی "ایلخانی" (بقول علی میرفرطوس) در تاریخ ایران را بروشنی توضیح دهد. منجیان دینی و موبدانی که قرار بود از رعایا و دهقانان دفاع کرده و با ساختن نخستین نهادهای اجتماعی حقوقمند، واسط بین رعایا با خان و سلطان باشند، در قدم اول مورد سرکوب خان و شاه و مغان واقع می شدند، و اگر از سرکوب جان سالم بدر برده و اثری از آنها باقی می ماند، از طرف حاکمان بعدی رسمیت یافته، رهروان آنان به خدمت حاکمان درآمد، توجیه گر ظلم و استثمار رعایا، و شریک جرم خوانین و سلاطین شدند. بدینسان، وقتی که آن سیستم و نظام شاهنشاهی قدر قدرت، قابلیت بازسازی و ظرفیت نوسازی درونی نداشت، لاجرم در مقابل تمدنی دموکراتیک، پویاتر، جوانتر و پر انرژی تر، مانند یونانیها و بعد هم اعراب مسلمان، تاب تحمل و مقاومت نیاورده از هم پاشیده مضمحل گردید.

۲- فرهنگ پهلوی و بازگشت به خردگرایی دین بهی

دومین نهضت بازگشت به خویشتن در دوره ساسانیان و عمدتاً از زمان انوشیروان روی داد. ویژگی بارز این نهضت فرهنگی بازگشت به فرهنگ خسروانی، گسترش ادبیات موسوم به پهلوی که عمدتاً به آثار دین بهی و زرتشت اختصاص یافت؛ تشکیل دانشگاه و بیمارستان جنبدی شاپور و ترجمه و تدریس طب هندی و یونانی (بقراطی)، از جمله تحولات فرهنگی این دوران بودند. ولی این نهضت فرهنگی نیز راه بجایی نبرد. رسمیت یافتن دین دولتی (زرتشتی) توسط ساسانیان در ایران (در قرن چهارم بعد از میلاد، که مقارن بود با رسمیت یافتن دولت دینی (مسیحی) توسط امپراطوری رم، باعث کلید خوردن قرون وسطای اروپا و نیز) باعث آغاز سیر قهقرای حکومت ساسانیان شد. بدنبال همدست شدن دین و دولت، پادشاهان ساسانی و مغ های زرتشتی جامعه ای بشدت طبقاتی، سراسر تبعیض و سرکوب را بوجود آوردند که در مقابل امواج رو به تزاید نارضایتی های داخلی و جنگهای مستمر خارجی (با رومیان)، شدیداً تضعیف شد، تا اینکه نهایتاً در مقابل تهاجم اعراب مسلمان تاب مقاومت نیاورده، ناگزیر از شکست و فروپاشی گردید.

۳- رنسانس علمی دوران اسلامی و فرهنگ اشراق ایرانی

سومین دوره بیداری ایرانیان بعد از حمله اعراب، و پشت سرگذشتن سیاستهای عربیزه و اسلامیزه کردن ایران، توسط خلفای اموی و عباسی، و عمدتاً قبل از حمله مغولان بوده است. این موج، در واقع، ادامه و محصول همان جریان رنسانس علمی بود که از مدرسه دانش بغداد - در دوره سه خلیفه عباسی (منصور، هارون و مأمون) به ترغیب وزیر خلیفه، خالد بن برمک ایرانی، با ترجمه آثار یونانی، و دعوت از آن پزشک معروف دانشگاه جنبدی شاپور، جرجیس پسر بختیشوع - شروع شده بود. در دوره غزنویان و سامانیان بود که زبان فارسی (با خط عربی) دوباره احیا شد و هنرمندان، شاعران، فلاسفه و دانشمندان مسلمان و عمدتاً ایرانی موفق شدند تا با بهره گیری از آموزه های حکمت یونان، مکتب اسلام، و فرهنگ خسروانی، راه تازه ای بگشایند. دست آوردهای شاعران، عرفا، دانشمندان و فلاسفه این دوران، اگر چه در خود ایران چندان پیگیری نشد و استمرار نیافت ولی در بسیاری زمینه ها، چراغ رنسانس اروپا را بر افروخت. پروفیسور جرج سلیبیا George Saliba از دانشگاه کلمبیا در آمریکا، در تحقیقات ارزنده خود نشان می دهد که چطور متون عربی دانشمندان عمدتاً ایرانی این دوره توسط فلاسفه و دانشمندان دوره رنسانس مورد استفاده قرار گرفته، گاهاً عیناً ترجمه شده، بی آنکه نامی از آنان برده شود. او در یکی از مقالات خود نشان می دهد که مثلاً در نجوم و طب، کوپرنیک و دیگران از نوشته های عربی دانشمندان عمدتاً ایرانی مانند خارزمی، طوسی، ابوعلی سینا و دیگران حتا کپیبرداری کرده اند، بدون اینکه ذکر آن منبع مورد

استنادشان برده باشند. (جورج سلیبا خودش هم روی عربی - اسلامی بودن این منابع و دانشمندان متمرکز شده و اصلاً نامی از ایرانی بودن آنان نمی برد!).

در این دوره، اگر چه این نهضت فکری ایرانیان (در دوران اسلامی) از حکمت یونانی، بهره بسیار برد، ولی بعلت وجود همان محدودیتهای دینی و سیاسی دوران ساسانی، خلفای عباسی نیز مانع ترجمه بخش های مربوط به علوم انسانی و سیاست ارسطو شدند. این بود که دانشمندان و فلاسفه ایرانی نیز از پرداختن به علوم انسانی و تفکر سیاسی باز ماندند؛ خلوت و زهد گزیده به تصوف و عرفان گرویدند، و عرصه جامعه و سیاست را برای یکه تازی های خونبار و ویرانگر ایلخانان، باز دوباره خالی گذاشتند.

موفقیت این فلاسفه و دانشمندان در عرفان، علم و فلسفه می تواند امروزه ره توشه ایرانیان در زمینه علوم انسانی (اقتصاد، جامعه شناسی، سیاست و روان شناسی) باشد. داستان تقابل دین و دنیا، علوم تکوینی و تشریحی، (لدنی و کسبی، ناسوتی و لاهوتی، مطلق و نسبی، ظاهری و باطنی، روحانی و عقلانی) داستانی بدرازی تاریخ تکامل اجتماعی بشر است. هر چه از دوره جهالت و برده داری بشر دورتر می شویم، دکانهای دجالگری و خرافات پرستی منتسب به خدایان که بر فقر و جهل و تعصب حکم میرانند، بیشتر از سکه می افتند. فراعنه مصر اصلاً خدایگانی می کردند، کاهنان و راهبان و ساحران و جادوگران برای قرنهای بنام دین، روح مردم را اسیر خودشان و یا مقهور پادشاهان تمدنهای بین النهرین کرده بودند. دین آنان وسیله قدرت و یا در خدمت تقدیس دولت بود و برای قرنهای آبیون ملتها شده بودند.

در یک برآورد کلی، تمایل و یا اتکا به منشاء خارج از خود، آنها در حسیض ذلت (برای بقا) و یا در اوج قدرت (برای استمرار بقا) گزینه ای مخرب، رویکردی ارتجاعی و ادعایی دجالگرانه است. متصدیان و متولیان ادیان رسمی، از جادوگران، ساحران، کاهنان و راهبان قدیم گرفته تا موبدان و خاخام و کشیش و خلفا و فقهای اسلامی، هر زمان به قدرت چنگ انداخته اند، تمام تلاش خود را بکار بسته اند تا مردم را در حسیض ذلت و جهل و ناتوانی نگهدارند، تا آنگاه بتوانند بعنوان خلیفه، ناجی، شبان، و ولی امر توده های ناآگاه و نابالغ، آنان را به ذلت بیشتر دنیوی و سعادت موهوم اخروی رهنمون شوند. این طایفه وقتی به قدرت سیاسی آلوده می شوند، علاوه بر تحمیل توده ها، روح پیروان خود را (با القاعات تخدیر کننده باید و نباید های مذهبی) اسیر، جامعه خود را بیمار، حاکمیت خود را موروثی، و از این طریق سرنوشت جامعه را با سرنوشت خود پیوند می دهند (تمام نظام های سیاسی خاورمیانه، تا همین امروز، از این مرض وراثتی بودن قدرت رنج می برند. بلافاصله بعد از پیامبر اسلام، مسلمانان اعم از عرب و عجم که با سنت دموکراسی یونان آشنایی نداشتند، دوباره به احیای همان سنت قدرت موروثی سلطانی معمول آن زمان پرداختند. اینگونه بود که بعد از پیامبر اسلام، رهبری مسلمانان بین دو قبیله بنی امیه و بنی هاشم (که بعداً بنی هاشم به دو طایفه بنی عباس و آل علی تقسیم شدند) از پدر به فرزند به ارث می رسید).

از متولیان رسمی مذهب که بگذریم، داستان دعوت رسولان و انبیاء، کما اینکه سیر سلوک عرفا، خلق دانش حکما و دانشمندان، قیام انقلابیون آزادیخواه و عدالت طلب، در سراسر تاریخ، حکایت دیگری است. اینها منادیان و مبتکران تغییر سرنوشت انسان از مرحله ای به مرحله دیگر، از شرایط ذلت و تباهی و استبداد به دوران عزت و آگاهی و

آزادی بوده اند؛ هرکدام در شرایط خود، به سهم خود و در حوزه فعالیت و محیط زندگی خود، گامی به جلو برداشته، طلسمی شکسته، راهی گشوده و تحول مثبتی را ممکن ساخته اند.

مطابق نص صریح قرآن، در دین اسلام تضادی بین علوم دینی و علوم اکتسابی وجود ندارد و قرآن از افراط و تفریط بازداشته به الگوی امت وسط (جعلناکم امه وسطا) فرامی خواند، یعنی از پلاریزه کردن جهانی مادی و معنوی، علم لدنی و کسبی و الهی آخر پرهیز می دهد. آنچه آخوندهای اخباری و روحانیت متحجر شیعه را از توجه به علوم انسانی باز می دارد، ذهنیت ملهم از روش قیاسی آنانست که برای همه امور مادی و اجتماعی امروزی می خواهند راه حل شرعی موافق با حدیث و فقه قدیم پیدا کنند. بسیاری از روشنفکران چپ ایرانی نیز، تحت تأثیر القانات ترجمه ای مارکسیست-لنینیست روسی، بر تعمیم روش علمی تضاد دیالکتیک بر همه مفاهیم علوم انسانی خو گرفته و دست بردار نیستند. آنها عادت کرده اند که هر مسئله انسانی را بزدش بشناسند! مثل تضاد فرد و جمع، تضاد کارگر و سرمایه دار، تضاد جنسیت، تضاد طبقاتی و غیره. این ذهنیت بیمار تضادگرایانه و جهانی مبتنی بر نفی و بود و نبود، منجر به قطبی شدن فضای سیاسی جامعه گشته بستر رشد و گسترش نیروهای متحجر مذهبی در مقابل افراطیون باصطلاح انقلابی و ضد مذهبی را فراهم می کند. در شرایط بازی بین تعادل قوای متحجرین مذهبی و افراطیون ضد مذهبی و یا ضد ارتجاعی واضح است که بدلیل فقدان آگاهی مکفی توده های مردم، بدلیل مذهبی بودن جامعه، بدلیل حاکمیت سیستم غیر دموکراتیک، این متحجرین مذهبی هستند که برنده میدان گشته و جامعه را بانحطاط بیشتر می کشانند.

نکته دیگر اینکه امروزه علوم انسانی شامل شاخه های زیاد، و روش های آموزشی و کاربردی بسیار متنوعی می باشد. عمده کردن اسلوب های قیاسی، استقرانی و یا تضاد دیالکتیک (که البته بجای خود لازم و بدرد بخور هستند) نه تنها بی جا، بلکه گمراه کننده و زیانبار است. جامعه انسانی در مجموع و تا حدودی جامعه ایران هم از آن شرایط قطبی بودن بین فقر و غنا، جهل و آگاهی، پوپولیسم و مدنیت، و تضاد آشتی ناپذیر کارگر و سرمایه دار خارج شده و به حد نزدیک به واسطی رسیده است. عبارتی دنیای سیاه و سفید قدیم، حالا خاکستری تر شده است. کما اینکه، طی دهه گذشته، سیاسیون چپ و راست در کشورهای با نظام دموکراسی و با جامعه مدنی، به وضعیت میانه ای، اصطلاحاً (middle-of-the-road) رسیده اند. در ایران، روحانیت متحجر شیعه (مثل مصباح و جنتی) که با استدلال قیاسی (قیاس مع الفارق) ولی فقیه را نماینده مطلق خدا می نمایند و خود و جامعه را از علوم انسانی، مدنیت و آزادی های سیاسی و اجتماعی بی نیاز می پندارند؛ به مردم ایران، باضعاف خیانت و ستم می کنند. همچنین آن عده از روشنفکران مذهبی و غیر مذهبی چپ که عادت کرده اند همه چیز را با سس علمی تضاد دیالکتیک بشناسند، بهتر است در روش شناخت خود تجدید نظر کرده و جامعه شناسی را به عالم تضادهای سیاه و سفید مطلق فرونگاهند. فکر می کنم خوب است برای مدتی هم که شده از بکارگیری عبارت "تضاد" پرهیز کرده و از کلمه ای دیگر که حاوی نفی مطلق نباشد، استفاده کنیم.

ادامه دارد...

پنجشنبه، 24/08/2006

آدرس وبلاگ: <http://gozarbedemocracy.blogspot.com>

پانوشت:

(۱) کتاب سینووه پزشک مخصوص فرعون را می توانید در لینک زیر بیابید

<http://books.ashian.com/ReView.aspx?IDREC=46>

۲) مصاحبه مجله اینترنتی فصل نو با آقای نیما علی شریفی را می توانید در لینک زیر پیدا کنید:

<http://www.fasleno.com/archives/000984.php>